روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۹ • ۱۵ رمضان ۱۴۴۱ • ۹ می ۲۰۲۰
سال هفدهم • شماره ۳۷۱۵ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۱۸
اذان صبح فردا ۴:۲۷ • طلوع آفتاب ۶:۰۳

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

خروج مردم از خانه‌ها پس از زلزله ۵.۱ ریشتری تهران، عکس: فاطمه هاشمی، میزان

سلام به فردا

دینی‌ترکمانی از اهمیت تخصص‌گرایی گفت

سامان موحدی‌راد: روز کارگر در ایران و بسیاری از نقاط دنیا زیر سایه کرونا گذشت. مهم‌ترین موضوعات دنیای کارگری و درگیری‌هایش با نهاد قدرت موضوع گفت‌وگوی ما با «علی دینی‌ترکمانی» است که در ادامه می‌خوانید:

وضعیت اقتصادی کارگرها به‌دلیل شیوع کرونا بدتر از قبل شده است؛ بخشی از آنها کارشان را از دست داده‌اند یا دستمزدشان کاهش یافته و از سوی دیگر فرصت‌های اندک برای تلاش در جهت استیفای حقوق را هم از دست داده‌اند. کارگران برای تغییر وضع موجود چه راهی پیش‌رو دارند؟

مشکل اقتصاد ایران در دو چیز است؛ اول، رشد ضعیف همراه با تورم. دوم، توزیع ضعیف ثروت و درآمد. در این شرایط طبقه کارگر آسیب بیشتری می‌بیند. نه بازار کار وضع مناسبی دارد و نه سیستم حمایتی قوی در کار است. کارگران، کاری از دستشان برنمی‌آید جز تلاش برای رسیدن به حداقل دستمزد مورد انتظار؛ اما این تلاش با توجه به بار هزینه‌ای که برای دولت و کارفرمایان دارد، با شکست مواجه می‌شود؛ بنابراین راهکار اساسی تقویت قدرت چانه‌زنی از طریق تشکل‌یابی صحیح است. البته نه فقط در جهت چانه‌زنی درباره دستمزد، بلکه مهم‌تر از آن درباره تغییر نظام تصمیم‌سازی به نحوی که توانایی تأمین رشد خوب همراه با توزیع را داشته باشد.

کمک‌های دولت در روزهای درگیری با کرونا به اقشار کم‌برخوردار که کارگرها بخش بزرگی از آن هستند، چقدر مؤثر بوده است؟ دولت اصلا توان کمک‌کردن در این حجم را دارد؟

حدود ۲۴ میلیون نفر شاغل وجود دارد که نیمی از این تعداد، جامعه کارگری است. بخش قابل توجهی از این جامعه کارگری در بخش غیررسمی شاغل است؛ بنابراین در این شرایط کرونایی، درآمد آنان کاهش جدی یافته است. درحالی‌که هزینه‌های‌شان سر جای خود است. پس‌اندازی هم ندارند که از مایه بخورند. یارانه اعلام‌شده ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومانی تک‌نفره تا خانوار پنج نفره، هرچند بی‌اثر نیست، ولی هم سه میلیون خانوار را پوشش می‌دهد و هم رقم قابل توجهی نیست. پرداخت وام یک میلیون تومانی نیز به ۲۴ میلیون خانوار، هرچند بی‌اثر نیست، ولی احتمالا بسیاری از دریافت‌کنندگان با توجه به شرایطی که دارند، از عهده بازپرداخت آن نیز برنخواهند آمد. اگر این سخن صحیح باشد، معنایش این است که بخش کثیری از جامعه دوقطبی، بدجوری در تله فقر معیشتی گرفتار شده است؛ اما درباره توان کمک دولت واقعیت امر این است که چنین توانی به‌صورت بالقوه هست و به‌صورت بالفعل نیست. کسری بودجه پیش‌بینی‌شده ۱۴۳ هزار میلیارد تومانی امسال، به‌دلیل افت قیمت نفت و مخارج جاری کرونا و افت مالیات‌ها، بیشتر خواهد شد. این کسری اجازه نمی‌دهد که دولت دست به پرداخت‌های بلاعوض بزند. از سوی دیگر، امکان این برای کل نظام حکمرانی وجود دارد اگر از منابع نهادهای عمومی استفاده شود؛ اما این نیز مشکل اصلی کسری بودجه را به‌صورت ریشه‌ای حل نمی‌کند. دینامیسمی که موجب بروز چنین کسری بزرگی شده است، باید رفع و رجوع شود. این دینامیسم، ناتوانی در تبدیل امکانات به ظرفیت‌های تولیدی مولد با بهره‌وری بالا و رشد قوی همراه با توزیع صحیح مبتنی بر نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی است. در ارتباط با پرسش اول این نکته را اضافه کنم؛ وقتی نظام مدیریت ضعیف است، امکان تبدیل مازاد خصوصی به مازاد اجتماعی منتفی می‌شود؛ یعنی امکان کاهش تضاد کار و سرمایه از طریق حداکثرسازی رشد عدالت‌گرا وجود ندارد. رشدی که هم به‌دلیل حضور تشکل‌های کارگری در سازمان تولید و هم به‌دلیل وجود نظام مالیاتی پیشرفته تصاعدی، برابری‌گراست.

موضوع مهم دیگر این روزها تعیین حداقل دستمزد کارگرهاست که با اعتراض جریان‌های کارگری مواجه شد. چرا این فرایند هر سال نارضایتی کارگرها را در پی دارد؟

کارگران خواستار حفظ قدرت خرید دستمزد دریافتی‌شان هستند، چیزی بیشتر نمی‌خواهند؛ یعنی دستمزد اسمی که رشدی معادل میزان تورم داشته باشد. استدلال دولت این است که حداقل دستمزد یک‌میلیون‌و ۸۳۴ هزار تومان با پرداختی‌های بابت حق مسکن و سایر، برابر دو میلیون و هشتصد هزار تومان می‌شود. به‌تازگی شنیدم که حق مسکن افزایش یافته و این رقم به سه میلیون تومان رسیده است. کارگران بحثشان درباره پایه یعنی یک‌میلیون‌و ۸۳۴ هزار تومان است. به نظر من حق با آنان است، چون با توجه به شرایط بازار کار، بخشی از کارفرمایان در بهترین حالت همین را می‌پردازند. نوع قراردادهای کوتاه‌مدت کار به‌گونه‌ای است که حتی در بخش رسمی دست کارفرمایان برای پرداخت حداقل دستمزد را باز می‌گذارد. برخی استدلال می‌کنند که کارگرانی با دستمزدهای بالا هم هستند. این درست است، ولی درصد کوچکی از کارگران با مهارت‌های بالا، صاحب دستمزدهای خوب هستند، بخش کثیر آنان با حداقل دستمزد باید بسازند که کفاف زندگی‌شان را نمی‌دهد؛ در نتیجه برخی که می‌توانند دوشیفته کار می‌کنند و بخشی هم که نمی‌توانند، صورتشان را با سیلی باید سرخ نگه دارند.

کارگرها بعد از عید به کار فراخوانده شدند و فاصله‌گذاری اجتماعی برایشان برداشته شده است. همچنین عده‌ای از مسئولان پیشنهاد داده‌اند برای «سلامت کارگرها» راهپیمایی روز کارگر مجازی و از طریق شبکه‌های اجتماعی برگزار شود. چرا سلامت کارگرها فقط در هنگام کار و کسب سود برای مسئولان اهمیت دارد؟

کرونا واقعیت‌های مهمی را برملا کرد؛ اینکه تخصص‌گرایی دموکراتیک و نه نخبه‌سالار مهم است و اگر کارگران نباشند، گرسنگی به‌جای کرونا همه را از پای درمی‌آورد. اگر آموزش و پرورش و دانشگاه و حوزه برای یک سال تعطیل شوند، اتفاق خاصی نمی‌افتد جز عقب‌ماندگی یک‌ساله. این در برابر یک سال سر کار نرفتن کارگران و کشاورزان وزنی ندارد. این یکی یعنی ازکارافتادن چرخ تولید؛ یعنی متوقف‌شدن زنجیره‌های تولید و تأمین کالاها و خدمات. به نظر من کرونا خیلی خوب نشان می‌دهد که نظریه ارزش کار تا حد زیادی درست است. هرچند تعریف کار قطعا باید به‌گونه‌ای باشد که پزشکان را نیز دربر گیرد؛ اما با وجود این، هسته اصلی کاری که در چنین موقعیتی حیات ما به آن وابسته است، تأمین مایحتاج مردم است. نانوایی‌ها اگر نان تولید نکنند، همه‌چیز به هم می‌ریزد و موارد دیگر. این بحث که کارگران به اندازه زحمتی که می‌کشند سهم ندارند برحق است. البته در این سو کارفرمایان نیز بابت خیلی از مسائل شاکی هستند. ولی اشتباهشان در این است که فکر می‌کنند با بستن دست و پای نیروی کار مشکل حل می‌شود. وقتی مشکل در جای دیگری است که اجازه رشد مساوات‌گرایی را نمی‌دهد که هم کارفرما راضی باشد و هم نیروی کار، رفتن سراغ چنین سیاستی، تشدید تضاد است.

برگردیم به کرونا و درس‌های عینی آن.

عدالت اجتماعی مهم است. در غیاب چنین امری، امکان کنترل خوب کرونا وجود ندارد. یک راه قرنطینه‌سازی است؛ اما افرادی به‌دلیل نداشتن ذخیره ناچار از نقض قرنطینه هستند. اگر همه به حداقل‌ها دسترسی داشته باشند و برخوردار از ذخیره کافی و زیرساخت حمایتی قوی باشند، نقض قرنطینه پیش نمی‌آید. تلاش برای کسب لقمه‌نانی خشک به بهای به‌خطرانداختن جان را هیچ‌کس دوست ندارد. تن‌دادن به آن ناشی از شرایط اجتماعی است. شرایطی که در صورت تغییر، رفتارهای خطرپذیر نیز تغییر می‌کند.

تکلیف و واقعه

وسوسه یا انتخابی ناگزیر

علی ورامینی

اگر نه بیشتر، اما به همان اندازه داستان کرونا این روزها تنور بورس در میان گفت‌وگوها و اخبار گرم است. تنور بازارش هم که حسابی داغ است. حجم زیادی پول هر روز وارد این بازار می‌شود و به قول معروف آنکه میز شرط‌بندی را پهن کرده است همیشه بیشترین سود را می‌برد؛ روزانه رقم عجیبی سود روانه جیب کارگزاری‌های بورسی می‌شود که ۱۰ سالی است تعداد آنها تغییری نکرده و از میان آنها هم سه، چهارتا سهم عمده بازار را در دسترس دارند. بگذریم، یک طرف این میز مردم هستند، دیگر به معنای واقعی مردمی که مثل من و خیلی‌های دیگر نه می‌دانند «پرتفو» چیست و نه نسبت p/e. آنها شنیده‌اند که بازاری حدود یک سال است هرکس در آن وارد شده رستگار شده و توانسته است در اقتصادی که انگار تورمش مهارنشدنی است و قیمت‌ها به وضعیت (الان یا الان) رسیده است ارزش دارایی خود را حفظ کنند. آن‌قدر اقبال به بورس زیاد شده است که کارگزاری‌هایی که تا همین چند ماه پیش کارمندان‌شان را به محل فرد می‌فرستادند تا مشتری را احراز هویت کند، این روزها حتی در کارگزاری‌هایشان هم کسی را نمی‌پذیرند و همه برای دریافت کد بورسی به دفاتر پیشخوان دولت می‌روند؛ دفاتری که باید آفتاب نزده بروید و برای هفته دیگر نوبت بگیرید تا شما هم صاحب یک کد بورسی شوید و از این سفره بی‌نصیب نمانید. طبق روال همیشگی، در این بحبوحه هم عده‌ای بورس را ملک طلق اجدادی‌شان می‌دانند و از اینکه عامی و اُمی به بورس وارد می‌شوند ناراحت‌اند. شوخی‌های سطحی‌شان را هم بی‌شمار در توییتر می‌بینیم، هم به صورت کلیپ و انیمیشن‌های گوناگون در دیگر شبکه‌های اجتماعی و حتی رسانه‌های رسمی. انگار همه آنها با چهارتا جزوه سمینار درباره تحلیل تکنیکال و فاندامنتال، «ماکسیمیلیان کوهن»، همان نابغه ریاضی‌دان فیلم «پی» آرنوفسکی شده‌اند. البته همه نقدها هم این‌چنین بی‌منطق و بر پایه هیجان، عاطفه و احساسات شخص نیست؛ مثلا دوست روزنامه‌نگار عزیزی که سال‌هاست در حوزه اندیشه قلم می‌ساید، درباره این‌روزهای بورس یادداشتی نوشته و از منظر خودش به این داستان نگاه کرده است. او پس از بیان آنچه بین مردم در حال گذر است و دیالوگ‌هایی که بین آنها می‌گذرد؛ به تعریف «کارل پولانی» که انسان را حیوان اقتصادی می‌داند نقد وارد می‌کند و به درستی بیان می‌کند که تنها هدف ما از زیستن این نیست که پول روی پول بگذاریم و انباشت سرمایه کنیم. درست است انسان نه حیوانی است که دائما بخواهد انباشت کند یا پول روی پول بگذارد، اما این نگاه ذات‌گرایانه به انسان و تقصیر را تماما گردن مردم انداختن و از مردم خواستن که حیوان اقتصادی نباشند مشکلی را حل نمی‌کند. یکی از دلایل اقبال عامه مردم به بورس این است که با مبلغ جزئی می‌توان در بورس شرکت کرد و مثل بازار مسکن، خودرو یا حتی طلا نیست که نیاز به سرمایه زیادی داشته باشد. یک کارگر ساده با ماهی [یک میلیون و ۸۳۰ هزار و ۴۰۰ تومان] هم می‌تواند بیشتر گرسنگی بکشد، دو شیفت کار کند و شب هم مسافرکشی کند و یک میلیون را هرطور شده به بورس ببرد تا مگر بتواند ماه بعد با مازادی که در بورس کسب می‌کند همان مقدار برنج و روغن بخرد که هر ماه مشمول چندده درصد تورم می‌شود. یا آنکه ماه‌هاست برنامه‌ریزی می‌کند که وسیله نقلیه‌ای بخرد، اما همین که می‌خواهد بخرد، باز قیمت بدو و خریدار بدو هم امیدوار که بالاخره از پس معامله با بورس بتواند به برآورده‌کردن نیازش برسد. البته همه آنهایی که در صف بورس رفتند چنین نیستند، قطعا کسانی هم هستند که زندگی را جز بالارفتن یک عدد در حساب بانکی‌شان نمی‌بینند و هرگز هم فکر نمی‌کنند که با بالارفتن این عدد چه چیزی را دارند از دست می‌دهند. اما از انسانی که اول که به هر سو سر می‌چرخاند دارد تبلیغ بیشتر و بیشتر مصرف‌کردن می‌بیند و همه‌چیز به او می‌گوید که راه رستگاری در ثروتمندشدن و تنها لذت هستی مصرف‌کردن است و از دیگر سو عمده آنها از الزامات یک زندگی (مسکن، کار باثبات، برخوردار از نظام سلامت و آموزش رایگان) بی‌بهره است، چگونه می‌توان انتظار داشت که سوار بر موج‌های وسوسه‌کننده به این‌سو و آن‌سو نرود و به هر گیاهی چنگ نزند که بی‌نصیب نماند. درست است که آدمی یک شیء بی‌اراده تام نیست که هیچ مسئولیتی در قبال شیوه زندگی و رفتارهایش نداشته باشد، اما به قول شفیعی‌کدکنی: «آن‌چنان بر ما به نان و آب، اینجا تنگ‌سالی شد، که کسی در فکر آوازی نخواهد بود».

پرنده آبی

زلزله با ماسک و بنزین

بامداد ۱۹ اردیبهشت در نزدیکی دماوند زمین‌لرزه‌ای به بزرگی ۵.۱ ریشتر رخ داد که به دلیل نزدیکی مرکز زلزله به آتشفشان دماوند شایعه‌ای مبنی بر فعال‌شدن این آتشفشان منتشر شد اما بررسی‌ها نشان داد که گسل فعال مشا مسبب این زمین‌لرزه بوده است و ارتباطی به آتشفشان ندارد. این بخشی از خبری است که ایرنا منتشر و حال و هوای مردم چند ساعت اولیه زلزله تهران را مشخص کرد. در زمانی که صحبت از آخرین سوپرمون سال ۲۰۲۰ بود و افزایش جزرومد در آب‌های جنوب اعلام شده بود، سلطانپور مدیر نقشه‌برداری دریایی و جزرومدی از هم‌زمانی این زلزله با پدیده سوپرمون یا اَبَرماه خبرداد و گفت سوپرمون وقتی اتفاق می‌افتد که ماه کامل و در نزدیک‌ترین فاصله از زمین است و در این حالت نیروی جزرومدی به حداکثر خود می‌رسد. اولین لحظات بعد از زلزله خبر زلزله ۲.۹ریشتری منتشر شد که بسیاری را متعجب کرد و البته کمی هم حس دایی جان ناپلئونی افراد را تحریک کرد که مگر می‌شود زلزله‌ای که این‌چنین احساس شده، تنها این‌قدر قدرت داشته باشد. کمی بعدتر مشخص شد که ۲.۹ متعلق به زلزله ساعت ۱۱ و نیم دماوند بوده و قدرت این زلزله ۵.۱ است. ترس و وحشت سبب شده بود مردم بدون توجه به نگرانی از ابتلا به کرونا به خیابان بیایند. مطابق معمول همیشه کمی بعد از شلوغی خیابان‌ها و اتوبان‌ها، شلوغی در پمپ‌بنزین‌ها نیز افزایش یافت و این سؤال به صورت طنز و مزاح پیش آمد که چرا مردم ما در واکنش به هر اتفاقی به پمپ‌بنزین‌ها مراجعه می‌کنند و چگونه است که عده‌ای فقط در حال رفتن هستند. در این مدت، فهرست سوله‌های تهران، آدرس‌های امن که توسط شهرداری تهران تهیه شده بود، لیستی از مواد غذایی و لوازم ضروری و همچنین چگونگی پناه‌گرفتن در خانه، در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شد. البته پس از اینکه در یک دقیقه کل تایم‌لاین توییتر پر شد از جمله «زلزله بود و زلزله آمد»، نگرانی درباره گسل مشا و اینکه ممکن است دماوند فعال شده باشد و فقط مانده این آتشفشان که از زمان ضحاک تاکنون خاموش بوده، ناگهان خشمگنانه بغرد. به گزارش کانال تحلیل شبکه‌های اجتماعی مجازی «۲ ساعت پس از وقوع زلزله در تهران بیش از ۲۳ هزار مطلب در تلگرام در رابطه با زلزله منتشر شد که این مطالب مجموعا حدود ۵۶ میلیون بار در تمام کانال‌های تلگرامی دیده شده است. پربازدیدترین مطلب نیز به یک مطلب طنز اختصاص داشته است. در توییتر نیز در مدت زمان مذکور بیش از ۲۸ هزار توییت در رابطه با زلزله منتشر شده است. یعنی به طور میانگین در هر دقیقه ۲۳۳ توییت در رابطه با زلزله در توییتر انتشار یافته است». شبکه خبر بلافاصله برنامه‌ها را آغاز کرد و حتی المیرا شریفی‌مقدم مجری برنامه به حال و احوال‌پرسی از فرزندان خود در آنتن زنده پرداخت. تصاویری از حضور شبانه مردم در خیابان‌ها پس از زلزله تهران منتشر شد که شگفتی بسیاری را برانگیخت و این ایده را مطرح کرد که موج دیگری از کرونا در راه خواهد بود، هرچند در توصیه‌های هلال احمر و وزارت بهداشت مدام بر داشتن ماسک و رعایت فاصله اجتماعی تأکید می‌شد. البته پیشنهاد شد که ابزارهای ساده‌ای مثل لیوان بر لبه میز یا لبه داشبرد ماشین گذاشت تا اگر لرزه دیگری رخ داد، در همان ثانیه‌های اول متوجه شد و زیر لوستر و تابلو و... نخوابیدن و بیدارماندن یکی از اعضای خانه پیشنهادهای دیگر بود. در شبکه‌های اجتماعی تعداد زیادی لطیفه و مطایبه در تلفیق کرونا و زلزله ساخته شد و اینکه این مرحله را هم رد کردیم، گفته شد. البته مسئولان هم به میدان آمدند؛ مثلا وزیر ارتباطات مطرح کرد که «زلزله؟» و با انتقاد بسیاری روبه‌رو شد و برخی از مردم هم درخواست کردند که دستشویی پارک‌ها باز شود که البته بنا بر دستور وزیر ورزش و جوانان در اماکن و مجموعه‌های ورزشی وابسته به وزارت ورزش از جمله آزادی، انقلاب، شیرودی، کشوری، تختی، شهید حیدرنیا و دیگر استادیوم‌های شهر باز شد.

رسانه

تکلیف ما با «تلویزیون» چیست؟

پژمان موسوی

رسانه‌ها حاکمان بلامنازع جهان امروز هستند؛ این نه یک ادعا، بلکه واقعیت جهان امروز است؛ جهانی که بیش از هر زمانی رسانه‌ای شده و تحت تأثیر رسانه‌ها قرار گرفته است. روزگاری تصور اینکه روزی خواهد آمد که احساس و برداشت ما از واقعیت را نه خود واقعیت بلکه رسانه‌ها شکل خواهند داد، عجیب و باورنکردنی بود؛ اما این روزها و با پیچیدگی‌های جهان مدرن، تقریبا همگان پذیرفته‌اند که مجبورند اطلاعات خود را از منابع واسطه‌ای به دست آورند تا تجربه مستقیم؛ اطلاعاتی که البته مانند گذشته دیگر به «خبر» محدود نمی‌شود و «نگاه» و «جهان‌بینی» ما را هم دربر می‌گیرد. از همین رو هم هست که رقابت عصر ما، رقابت رسانه‌ها بر سر جذب و دربرگیری افکار عمومی است و البته شیوه‌های تأثیرگذاری بر افکار توده‌ها. سال‌ها پیش، «گئورک گربنر»، نظریه‌پرداز شهیر ارتباطات، نظریه معروف خود یعنی «تحلیل کاشت» را بر پایه تلویزیون مطرح کرد. او در این نظریه بر این باور بود که این تلویزیون است که شیوه تفکر و ارتباط جامعه را شکل می‌دهد؛ زیرا تلویزیون نه رسانه‌ای مثل سایر رسانه‌ها بلکه اتفاقا بسیار متفاوت از سایر شکل‌های رسانه‌های جمعی است؛ چراکه به نظر او، تلویزیون در چگونگی مشاهده جهان از سوی مردم نقشی بسیار اساسی و درعین‌حال متفاوت با سایر مدیوم‌های رسانه‌ای دارد. نظریه «تحلیل کاشت» چه در زمانی که نخستین‌بار به‌عنوان یک دیدگاه راهبردی در حوزه رسانه‌ای مطرح شد و چه در روزگار ما که سال‌ها از طرح آن می‌گذرد، نشانگر عمق دیدگاه استراتژیک نظریه‌پرداز آن است. این اهمیت جز نگاه و بینش دقیق، علمی و کاربردی واضع آن، به دلیل نقش بی‌بدیلی است که تلویزیون از آن زمان تاکنون در سپهر رسانه‌ای جهان بر عهده داشته است. پرسش اصلی اما این است؛ تکلیف ما شهروندان ایران در مواجهه با رسانه‌ای به نام تلویزیون چیست؟ حال که ما می‌دانیم کارکرد اصلی تلویزیون، شکل‌دهی شیوه تفکر و ارتباط جامعه است، چگونه باید با تلویزیون کنار بیاییم و مقهور آن نشویم؛ آن‌هم تلویزیونی با سیاست‌های تلویزیون ایران که نه با رقابت، بلکه با انحصار توانسته است به جایگاه امروزی‌اش برسد. یک امر مسلم است: مهم‌تر از شیوه‌های مقابله، این آگاهی از نقش و کارکرد تلویزیون است که اهمیت دارد؛ کارکردی که در ایران با سطحی‌شدن مخاطبان و مبتذل‌کردن سلیقه آنها مترادف و همزاد شده است. جمع کارکرد تلویزیون در معنای اعم آن در جهان و کارکرد تلویزیون در معنای اخص آن در ایران، یک پیام مشخص دارد: به تلویزیون نباید اعتماد کرد و خود را به تمامی به آن سپرد. اگر مخاطبان از این موضوع آگاه شوند و به سیاست ساختاری تلویزیون که «شکل‌دهی به شیوه تفکر جامعه» و «تأثیرگذاری بر ذهن و روان مخاطب» است پی ببرند، می‌توان امیدوار بود که از مخاطبانی منفعل به مخاطبانی فعال و آگاه بدل شوند و مصرف‌کننده صرف محصولات تلویزیون نباشند. این بسیار حیاتی است که مخاطبان تلویزیون در ایران به برنامه‌های این رسانه، چه برنامه‌های خبری و تفسیری و چه برنامه‌های طنز و سرگرمی، نگاه انتقادی جدی داشته باشند. آنها باید بدانند که تلویزیون یک لایه رویی دارد و یک هسته مرکزی و برای مقهورنشدن و وابسته‌نشدن تام و تمام به تلویزیون، باید از لایه رویی عبور کرد و به هسته مرکزی رسید. البته این انتظار زیادی است که همه مخاطبان تلویزیون با هر سطحی از سواد، تحصیلات و طبقه اجتماعی، نگاهی انتقادی و کنشگرانه به برنامه‌های آن داشته باشند و همین، نقش گروه‌های واسط ازجمله منتقدان و کارشناسان حوزه رسانه را برای شناخت همه‌جانبه تلویزیون و سیاست‌های هسته مرکزی آن، مهم و ضروری می‌کند. از همین رو، وجود رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران مستقل که نگاه انتقادی به تلویزیون و سیاست‌های خبری، اطلاع‌رسانی و برنامه‌سازی آن داشته باشند، این روزها و در زمانه استیلای تلویزیون بیش از هر زمان دیگری ضروری است؛ البته خود این، پیش‌شرط مهم و تعیین‌کننده‌ای دارد؛ اینکه تولیدات رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران مستقل و نوشتن و گفتن از تلویزیون و ترویج نگاه انتقادی نسبت به آن، دیده و مهم‌تر از آن خوانده شود.

دغدغه‌های یک آموزگار

پرویز شهریاری، خورشیدی در آسمان معلمی

محمدرضا نیک‌نژاد

همین هفته پیش بود که ۱۲ اردیبهشت؛ یعنی روز معلم را پشت‌سر گذاشتیم؛ همان روزی که «دکتر ابوالحسن خانعلی»، دبیر فلسفه دبیرستان‌های تهران، در پی اعتراض‌های چندین‌روزه معلمان در سال ۱۳۴۰ روبه‌روی مجلس شورای ملی، با تیر سرگرد «شهرستانی» جان سپرد و این روز را برای همیشه «روز معلم» کرد. شگفتا که پیوند اردیبهشت و معلمی، پیوندی چندرشته‌ای است! «محمد بهمن‌بیگی»، پدر مدرسه‌های عشایری و برنده نشان یونسکو به‌خاطر پاسداشت تلاش‌هایش در زمینه راه‌اندازی و گسترش این مدرسه‌ها در یازدهم و «غلامحسین شکوهی»، اندیشه‌ورز از آموزشی، نویسنده ده‌ها کتاب و نوشتار، مترجم چندین کتاب ارزشمند در زمینه آموزش و پرورش و نخستین وزیر آموزش‌وپرورش پس از انقلاب نیز در هفدهمین روز همین ماه جهان را بدرود گفتند. اما یکی دیگر از ستارگان درخشان آسمان آموزش و آموزشگری در ایران که نامش به اردیبهشت گره خورده، «پرویز شهریاری» است؛ کسی که اگر او را نمی‌شناسیم کافی است بدانیم که بیش از ۲۰۰ کتاب و ترجمه و نزدیک به هزار مقاله منتشرشده در کارنامه درخشان خود دارد؛ همان کسی که با پیمودن راهی دشوار از درگذشت پدر، در ۱۲ سالگی‌اش و کارگری بر زمین‌های کشاورزی و خشت‌مالی در کوره‌پزخانه‌های کرمان، به عنوان‌هایی ملی مانند نشان درجه یک علمی (۱۳۴۵)، دریافت نشان افتخار ملی از سوی انجمن آثار و مفاخر ملی ایران (۱۳۸۰)، دکترای افتخاری ریاضیات از دانشگاه کرمان (۱۳۸۱)، برگزیده مراسم چهره‌های ماندگار در رشته آموزش ریاضیات (۱۳۸۴) و برترین ریاضی‌دان زنده ایران از سوی انجمن ریاضیات ایران (۱۳۸۷) دست یافت. ۵۰-۶۰ سال معلمی و در کنارش راه‌اندازی ده‌ها نشریه علمی- آموزشی مانند چیستا، ماهنامه دانش و مردم، آشنایی با ریاضیات، آشتی با ریاضیات و... برای آموزگاران و دانش‌آموزان و بنیان‌گذاری انتشارات خوارزمی، در کنار بزرگانی مانند منوچهر بزرگمهر و نجف دریابندری و صدها کار دیگر، او را یکی از پرافتخارترین معلمان کشور کرده است. البته او کوشنده‌ای سیاسی- اجتماعی نیز بود که دردِ دگرگونی‌های بزرگ‌تری را در دل داشت، به‌گونه‌ای که در ۱۹سالگی به زندان رفت و هفت‌بار بازداشت و چشیدن طعم زندان از سه ماه تا سه سال را نیز در کارنامه خود دارد. پرویز شهریاری، در آذر ۱۳۰۵ در کرمان و در خانواده‌ای زرتشتی چشم به جهان گشود و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱ در ۸۶ سالگی با چنین کارنامه درخشانی چشم از جهان فرو بست. من آموزگارم، ازاین‌رو ناخواسته اندیشه‌ام درگیر آموزش و آموزگار و دانش‌آموز و مدرسه و کلاس است. آموزگاران بزرگی مانند شهریاری و بهمن‌بیگی به من انگیزه می‌بخشند و مدرسه‌ای مانند فیروز بهرام و البرز و آموزگاران و دانش‌آموزان پیشین‌شان برایم الهام‌بخش‌اند، به‌ویژه فیروز بهرام که چندسالی هست که محل کارم شده. درس‌دادن در کلاس‌هایی که پرویز شهریاری در آنها درس داده است، استاد عزت‌الله فولادوند، احمد شاملو، ایرج افشار، محمد نوری و لوریس چکناواریان در آنها درس خوانده‌اند و گام‌برداشتن در راهروهایی که حمید عنایت، داوود هرمیداس‌باوند، مهرداد بهار، پروفسور جوان و هانیبال الخاص و ده‌ها نامور دیگر کشور در راهروهایش راه رفته‌اند، همیشه برایم شورآفرین بوده و هست. اما بی‌گمان حسم به شهریاری از جنس دیگری است. شهریاری آموزگاری با دل‌نگرانی‌های علمی، اجتماعی و عدالت‌خواهانه است؛ کسی که برای منِ آموزگار می‌گوید: «آدم‌های تک‌بُعدی، نه خودشان زندگی شایسته‌ای دارند و نه می‌توانند معلمِ زندگی دیگران باشند». یادش گرامی که گفت: «زندگی یعنی تلاش برای بهترشدنِ روابط اجتماعی و انسانی، زندگی یعنی مبارزه در راه زدودن رنج و اندوه هزارساله آدمی، زندگی یعنی ازبین‌بردن آنچه شایسته نام انسان نیست و رهاندن انسان از قید بردگی و اسارت، زندگی یعنی تلاش برای حذف کارهای سیاه ...، زندگی یعنی تلاش برای شکستن طلسم ناتوانی‌های انسان، فروریختن حصارها و تنگناهای انسان امروزی ...».